

درس خارج فقه استاد هادی عباسی خراسانی

جلسه شصت و ششم، ۲۳ دی ۱۳۹۹

موضوع: مسائل مستحدثه (بورس)/قراردادهای اختیار معامله /حکم تبعض زمان ملکیت در معامله

### 1- حدیث اخلاقی «کنترل غضب»

سخن سیر و سلوکی امروز و فرمایش‌های ائمه طاهرین علیهم‌السلام، کلامی است از امیر سخن از غررالاحکم که واقعا غررهای تربیتی و کلامی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ گرچه همه نیست، ولی مغتنم است. نهج‌البلاغه هم، همه کلام‌های حضرت نیست؛ ولی سید رضی، کلام‌های متقنی جمع کرده است.

#### 1-1-1، کنترل کننده غضب و شهوت، مسلط‌ترین افراد بر نفس

حضرت فرمودند: «أعظم الناس سلطانا علی نفسه من قمع غضبه و أمان شهوته [1]».»

شاید همه، این سوال را داشته باشیم که چه کسی می‌تواند بزرگ‌ترین سلطان باشد؛ بزرگ‌ترین سلطنت، چه سلطنتی است؟ شاه شاهان و پادشاه، کسی است که از او بالاتر نباشد؛ بزرگ‌ترین حاکمیت از چه کسی است؟ حضرت در این حدیث، پاسخ فرمودند: بزرگ‌ترین مردم به لحاظ سلطنت، کسی است که هم سلطنت بر نفس داشته باشد که به این دو جهت است: کسی که غضبش را سرکوب کند و شهوتش را بمیراند؛ تعبیر عجیبی است؛ غضبش را کنترل کند و میلش را سرکوب کند.

#### 1-1-2، تعریف غضب در کتب اخلاق

در تعریف غضب، اهل اخلاق، مانند معراج السعاده که این کتاب، دم دستتان باشد؛ هم خودتان و هم برای بچه‌های‌تان بخوانید؛ کتاب بالاسر علما بود؛ چند کتاب، کتاب بالاسر بود؛ قرآن، دعا و اخلاق. برخی بزرگان، سفارش می‌کردند کتاب‌هایی را تهیه کنید و بین مطالعاتتان بخوانید؛ یکی کتاب معراج السعاده است؛ در تعریف غضب می‌گوید: «حالت نفسانیّه که باعث حرکت روح حیوانی و از داخل به جانب خارج، از برای غلبه و انتقام می‌شود [2]». «آدم برای انتقام، خونسش به جوش می‌آید؛ به حرف یا به کار، هرچه باشد.

#### 1-1-3، غضب مثبت و غضب منفی

غضب، قوه دفاعی بدن است؛ و نفس غضب، مطلوب است؛ به حرف یا عمل یا دلگیری از دیگران که باشد، آنی که جنبه مثبت است، برای دفاع از بدن است؛ قوه خدادای است؛ مانند سایر قوا، کمال دارد و بدن را حفظ می‌کند؛ نامطلوب بودنش، این است که در اختیار عقل قرار نگیرد و در اختیار نفس باشد. واقعا انسان باید برای این جهت، برنامه‌ریزی کند که نفس را در کنترل درآورد؛ راه‌های مختلفی، برای کنترل غضب است.

#### 1-1.4، روایات مربوط به آفات غضب

«الغضب مفتاح کل شر»؛ [3] همه بدی‌ها کلیدی دارد که خزانه‌دار آن غضب است.

«الغضب جمرة من الشيطان»؛ [4] غضب، خودش شیطان است.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «من لم يملك غضبه، لم يملك عقله»؛ [5] کسی که غضبش را مهار نکند، عاقل نیست؛ در مهار غضب، انسان به نتیجه می‌رسد.

#### 1-1.5، آیات و روایات مربوط به مدح کنترل‌کننده غضب

«ألا أخبركم بأشدكم؟ من ملك نفسه عند الغضب»؛ [6] کسی که در غضب نفس خود را کنترل کند قوی‌ترین است؛ این هم، روایت نبوی است.

﴿وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ [7].

#### 1-1.6، روش‌های کنترل غضب

تحف العقول: حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «غضب نکن؛ خشمگین شدی، بنشین و در حلم خدا تفکر کن [8].»

ان‌شاءالله‌خدا، حفظ تعادل در حالت خشم را به ما عنایت کند که از انصاف خارج نشویم؛ به قول جناب سعدی:

«بلی مرد آن کس است از روی تحقیق که چون خشم آیدش، باطل نگوید [9].»

این، نیاز به مراقبت و دقت دارد؛ واقعا باید برای خود برنامه‌ریزی کنیم و همه اهل کنترل خشم باشیم.

#### 2- خلاصه جلسه گذشته

به این نتیجه رسیدیم که قراردادهای آتی و اختیار معامله که اقسامش را بحث کردیم، اگر گفتیم حق است و حق را قابل معاوضه بدانیم که به همین نتیجه رسیدیم، وجهی برای صحت این معاملات هست. شارع مقدس در تمام جهات، جاعل نیست؛ بلکه محدد است. تایید و دلیل آوردیم که مکاسب محرمه داریم، نه محله؛ اول بیان موانع می شود و بعد مقتضیات. در غضب هم گفتیم اول انسان باید موانع را بر طرف کند، تا کمالات مطلوب را به دست آورد.

### 3- نمونه هایی از اختیار معامله در فقه

عرض ما این است که اختیار معامله مانند معاملات جدیدی است که الآن مطرح است و قبلا نبوده است؛ مانند: سرقفلی و بیمه؛ بیع های مدت دار همین است. می شود کالایی چند دست بگردد و حالت مالکیت داشته باشد؟ در اجاره موقت هم برخی تأمل دارند. اگر حق باشد، قابل تبدیل و تبادل است. چه اشکال دارد که استفاده از این سکنی و یا عین و یا منفعتش، قابل مدت باشد؛ سه ماه تابستان، دست کسی باشد و وقت دیگر، دست دیگری باشد.

### 4- حق بودن و مالیت داشتن اختیار معامله

اینکه اجاره، منفعت است یا عین؟ در اجاره هم، عین محبوس است؛ نمی تواند خرید و فروش و وقف کند و کاری کند، مگر با اجازه مالک؛ این هم به عینی تعیین گرفته که قابل تصرف است؛ ولی تصرفاتی که مشروع است و محدد است. اختیار معامله خرید یا فروش با مدت محدود یا وسیع در نوع اختیار معامله امریکایی یا اروپایی یا قسم سوم جدیدش، عرض ما این است که نسبت و حقی است که این حق، به اعتبار عقلا ارزش و مالیت دارد. اگر شما هم مبنای تان این شد که ارزش و مالیت است که تعیین می کند صحت را و در بیع باید مالیت باشد، می توانید خرید و فروش کنید.

### 5- اشکال

اشکال: آیا تبعض در زمان ملکیت، خلاف مقتضای بیع نیست؟

### 5-1-5، جواب

در بحث شرط، باید شرط خلاف مقتضای عقد نباشد؛ ولی برخی مواقع، شرط خلاف عقد نیست؛ بلکه مقتضای عقد است؛ گاهی برای همین فرد، مطلوب است؛ سه نفر هستند؛ خرید با مشارکت یک ساله داشته باشند و هر یک، چند ماه استفاده کنند؛ این خلاف مقتضای عقد است؛ ولی اگر خرید کنند و در مدت خاصی، قدرت بر تصرفات مالکانه داشته باشند؛ این سه ماه برای این شخص و دیگری، برای او؛ در شراکت، چطور یک ملک را می خرند، به لحاظ

زمان‌های مختلف که پیش خریدارها ارزش خاصی دارد، مطلوب است؛ شاید برای دیگری، مطلوب نباشد؛ به قول برخی بزرگان، عقدی را با مدت دائمی در نظر می‌گیرید و می‌گویید هر شرطی خلاف این باشد، درست نیست؛ ولی اگر مطلق عقد را بگیری و دائمیت و غیر آن را شرط آن بگیری، خلاف مقتضای عقد رخ نمی‌دهد.

#### 6- نظر صاحب مفتاح الكرامة در مالیت داشتن عوض بیع نه ملکیت داشتن آن

##### 6-1-6، معنای ملکیت، صلاحیت داشتن برای ملک است

صاحب مفتاح الكرامة بعد از اینکه بین اجاره و بیع و برخی عقود دیگر، فرق مطرح می‌کنند، عبارتشان این است:

«(و المراد) بالعين هنا ما قابل المنفعة إما لأنه الظاهر منها في إطلاق المتشعبة فتحمل عليه في كلامهم أو لأن أظهر معاني العين في اللغة ما قابل المعنى و ليس في المعنى المقابل لها مما يقبل النقل إلا المنفعة فكانت هي المقابلة للعين فتخرج الإجارة الموضوعة لنقل المنافع و تعم الشخصية و الكلية المستقرة في الذمة كالدين و المضمونة كالمسلم فيه و الموصوف المبيع حالا و معنى ملكيتها صلاحيتها للملك سواء كانت مملوكة بالفعل للبائع أو غيره أو غير مملوكة لأحد وقت البيع كما في كثير من صور السلف فإن المبيع لا وجود له حال البيع فضلا عن أن يكون مملوكا في تلك الحال»؛ [10]

بحثی است که آیا باید ملکیت هم باشد یا خیر؟ در بیع می‌گوییم: نه ملکیت لازم است و نه عینیت لازم است؛ بلکه مالیت لازم است؛ این، نکته دقیقی است؛ به عبارت بهتر، مصادیق مشهوره بین عرف و متشرعه را مصادیق غالبه می‌دانیم نه مختصه؛ مصادیق غالب، غیر از مصادیق مختص است؛ اینها، یک تمثیلی از مثال‌های بیع است.

##### 6-2-6، ملکیت فعلی عوض، مقصود نیست

«و على تقدير وجوده فملكه بالفعل كملك الكلى الحال إنما هو بملك بعض أفراده و الفرد المملوك منها بالفعل للبائع أو غيره غير مقصود بالنقل فلا يتحقق به نقل ملك العين بمعنى تحويله من مالك إلى غيره و إن صح به توصيفها بالملك بالفعل تبعا له فإن هذا الوصف بمجرد لا دخل له في صدق البيع و لا في صحته و إلا لكان ملك شخص لفرد من العين في بلاد الشرق مصحح البيع آخر لها في الغرب»؛ [11]

ملکیت هم ناشی از مالیت آن است؛ مالیت، دلیل بر ملکیت نیست؛ گویایی مالیت است.

## 6-3-6، عدم ملکیت فعلی، مورد نظر فقهای گذشته و روایات است

«(و لذا اقتصر) الأصحاب في الشرائط على اشتراط الصلاحية و احترزوا بالملك هنا عما لا يملك كالحرق و الخمر و نحوهما و ما يوهم الفعلية من الأخبار ضعيف السند قاصر الدلالة معارض بما هو أصح و أوضح و النقل و الانتقال في كلامهم محمولان على مطلق التمليك الحاصل بتحويل ملك العين إلى المشتري أو ضمانها له في الذمة»؛ [12]

از مجموع کلمات ایشان این استفاده می شود که آن چه مهم است:

«فإن الملكية بمعنى الصلاحية تعم الجميع»؛ [13]

یعنی عین و منفعت و همه را شامل می شود. وقتی می گوئیم بیع، لزوماً به معنای ملکیت نیست؛ غالب این است؛ ملکی که می خرد، غالباً در دستش است؛ دوام ملکیت را، دلیل بر صحت ملکیت نگیریم؛ مهم، سلطنت است؛ ما بر خلاف آقایان، به «لا بیع إلا فی ملک»، [14] اصرار نداریم؛ شاید «لا بیع الا فی ملک» است؛ تسلط، مهم است؛ اینکه نسبت به مالی تسلط داشته باشد؛ بتواند تصرف کند؛ معاملات اختیاریه را دارای تصرف می دانیم؛ سلطنت هست؛ اگر کار عقلایی ای است و در بین مردم رواج یافت که مثل اجاره مدت دار باشد، اشکالی ندارد.

گاهی کمباین دارد و می گوید این سه ماه را به تو اختیار تام می دهم و تو را مالک می کنم؛ هر کاری مالک اصلی خواست انجام دهد، انجام بده؛ این اشکال ندارد و شرطی به اقبضای عقد است. ما عقدی را خود درست کردیم و همه را با آن می سنجیم. برای شارع، مهم آن عرفی است که منافات با حدود شرع نداشته باشد. حضرت امام، اجتهاد به اقبضای زمان و مکان را با توجه به فقه جواهری می فرمودند. اگر منعی درست نشد، حجت است.

## 6-4-6، اشکال بر کسانی که قائل به عین بودن عوضین هستند

«(و لا فرق) بینهما من هذه الجهة و إنما الفرق في المعوض فيختص البيع بالعين و الإجارة بالمنفعة و يقع الصلح عليهما كما يقع بهما) اینکه فرمودند: بیع به عین اختصاص دارد، تأمل داریم؛ در معوض، عین بودن شرط نیست. (و اعتبر) بعض المتأخرين عينية العوضين في البيع و هو وهم نشأ من قولهم البيع لنقل الأعيان و ليس المراد به العموم بل خصوص المعوض كقولهم في الإجارة إنها لنقل المنافع و يخرج بالعوض انتقال العين مجاناً كما في الإرث و الهبة المطلقة و بعض أقسام الصلح بل مطلق الصلح و الهبة و إن اشتملا على العوض فإنه غير ملتزم و إنما يتفق اتفاقاً [15].»

عرض ما این است که اگر بیعی داشتیم که به لحاظ مالیت بود؛ و مالیت، به لحاظ مدت بود و مدت هم، مطلوب بود، اشکالی ندارد؛ نمونه‌اش مانند سرقفلی یا برخی بیع‌های جدید است.

- 
- [1] غرر الحکم و درر الکلم، التمیمی الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج ۱، ص ۲۰۹.
  - [2] معراج السعادة، النزاقی، المولی احمد، ج ۱، ص ۲۳۶.
  - [3] الکافی- ط الاسلامیة، الشیخ الکلینی، ج ۲، ص ۳۰۳.
  - [4] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج ۷۰، ص ۲۶۵.
  - [5] بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج ۷۰، ص ۲۷۸.
  - [6] حکمت نامه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، محمدی ری شهری، محمد، ج ۹، ص ۱۰۶.
  - [7] آل عمران/سوره ۳، آیه ۱۳۴.
  - [8] تحف العقول، ابن شعبه الحرانی، ج ۱، ص ۱۴.
  - [9] سعدی، گلستان، باب اول در سیرت پادشاهان، حکایت شماره ۳۴.
  - [10] مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - دار الاحیاء التراث)، الحسيني العاملي، سيد جواد، ج ۴، ص ۱۴۷.
  - [11] مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - دار الاحیاء التراث)، الحسيني العاملي، سيد جواد، ج ۴، ص ۱۴۷.
  - [12] مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - دار الاحیاء التراث)، الحسيني العاملي، سيد جواد، ج ۴، ص ۱۴۷.
  - [13] مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - دار الاحیاء التراث)، الحسيني العاملي، سيد جواد، ج ۴، ص ۱۴۷.
  - [14] کتاب المكاسب (للشیخ الأنصاري) ط تراث الشیخ الأعظم، الشیخ مرتضی الأنصاري، ج ۶، ص ۱۳۸.
  - [15] مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - دار الاحیاء التراث)، الحسيني العاملي، سيد جواد، ج ۱، ص ۱۴۸.

